

زنان، مردان و حجاب اجباری

آرش جودکی

خمار شراب مردافکن بهار آزادی زمستان 57 پیش از همه دامن زنان را گرفت، وقتی که رهبر انقلاب در پانزدهم اسفند ماه همان سال یعنی تنها بیست و چند روز پس از پیروزی انقلاب و درست یک روز پیش از هشتم مارس اعلام کرد: «در وزارتخانه اسلامی نباید معصیت بشود. در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند. زن‌ها بروند اما باحجاب باشند. مانعی ندارد بروند کار کنند لیکن با حجاب شرعی باشند.» (کیهان ۱۶ اسفند ۵۷ شماره ۱۰۶۵۵ صفحه ۱). آن سرمستی شراب دوشین کجا و این دوش آب سرد بر سودای سوزان رهایی و آزادی کجا؟ انگاره‌ی دموکرات‌منشی که از آیت الله در پندار ساخته بودند چه زود شکست، و پیرایه‌ی آزادی‌خویی که در خیال بر او بسته بودند چه زود فرو ریخت! معذالک اراده حاکمان جدید ایران مبنی بر اجرای مو به موی قوانین شرعی که اول از همه سراغ موی بانوان رفت، تنها می‌توانست شگفتی کسانی را برانگیزد که صفت اسلامی پشت‌بند انقلاب شده را در ابتدا زیاد جدی نگرفته بودند. گفتنی است که حجاب از همان فردای اظهار نظر خمینی اجباری نشد و تنها از 14 تیر ماه 59 به بعد بود که از ورود زنان بی‌حجاب به ادارات دولتی رسماً جلوگیری به عمل آمد. ولی هرچه بود سخنان آن روز مرد اول ایران از خواست نهایی او پرده برداشته بود.

اینکه آخر سر همانی شد که او می‌خواست، نباید واکنشی که سخنانش برانگیخت را از خاطرمان ببرد. چون نخستین اعتراض عمومی در تاریخ نظامی که می‌رفت جمهوری اسلامی نام بگیرد فردای حرف‌های بنیانگذار آن، در چهارشنبه 16 اسفند به مناسبت هشتم مارس، روی داد. آن روز نه تنها در تهران بلکه در شهرهای دیگر کشور هم شماری از زنان دانش‌آموز و دانشجو و کارمند با شعارهایی بر علیه پوشش اجباری دست به تظاهرات زدند. دامنه تظاهرات و اعتصاب در برخی از ادارات تا بیستم اسفند ادامه یافت. شگفت اینکه در جو انقلابی آن روزها که همه دم از آزادی و آزادی خواهی می‌زدند، گروه‌ها و فعالین سیاسی نه آنگونه که می‌بایست به مسئله برابری زنان پرداختند و نه آنگونه که می‌شایست به دفاع از آن برخاستند. از پیش کشیدن بحث حجاب اجباری تا آنجا که می‌شد پرهیختند و به بهانه پرداختن به مسائلی ضروری‌تر آن را مشکلی حاشیه‌ای دانستند. زنان از یکسو با واقعیت «یا روسری یا تو سری» مواجه شده بودند و از سوی دیگر با مردانی که یکباره ضرورت‌شناس و موقعیت‌سنج از آب درآمده بودند و آنان را به درک نیازهای واقعی جامعه فرا می‌خواندند. شاید در ژرفای استدلال‌هایی که پشت آن مردان خود را پنهان می‌کردند، علت دیگری برای پرهیزشان از ورود به بحث پوشش اجباری می‌بایست جست. انگار مرد ایرانی غیر مذهبی هم، از کمونیست گرفته تا لیبرال، در ته دلش نه تنها بدش نمی‌آمد بلکه می‌خواست که زن و دختر و خواهرش در بیرون از خانه پوشیده باشند. و انگار این آرزوی نهان، ناگهان امکان برآورده شدن یافته بود. و گرنه چطور می‌توان سهولتی که با آن حرف روحانیون به کرسی نشست

را توضیح داد؟ در سرمای 16 اسفند آن سال، چنان برفی بر سر آن پانزده هزار زنی که در برابر کاخ دادگستری گرد آمده بودند می‌بارید که گویی سپندارمذ، فرشته نگهبان زمین و زنان، هم آنان را رها کرده بود. از شگفتی‌های دیگر آن روز همین که گروه‌های تندروی مردانی که در دفاع از حجاب با شعار «مرگ بر ضد ارثیه‌ی رضا کچل» به دانشگاه تهران یورش بردند می‌دانستند چه نمی‌خواهند و به قصد برچیدن چه میراثی پا به میدان گذاشته‌اند، ولی زنانی که شعار می‌دادند «ما با استبداد مخالفیم و حجاب اجباری نمی‌خواهیم» نمی‌خواستند آن میراث را از آن خود بدانند. مخالفت با رژیم پیشین چشم آنان را هم بر تمامی دستاوردهایی که نوسازندگی دوران پهلوی در پی داشته بود بست و مرده‌ریگ هفده دی 1314 چه ساده از کف‌شان به در رفت، یا گذاشتند به در رود.

این درست که کشف حجاب، همچون اصلاحات دیگر رضا شاه از بالا و به زور به جامعه تحمیل شد، اما هرچه بود دگرگونی‌های اجتماعی عظیمی را به دنبال آورد. و نیز درست که روز برگرفتن پوشش از چهره زنان به دستور دولت، روز آزادی زنان نبود اما سرآغاز درخوری بود برای این آزادی. نابرابری ریشه‌دار و دیرسال زن و مرد در فرهنگ مردسالار ایرانی چیزی نبوده و نیست که یک شبه و به ضرب دستور دولتی، هراندازه آن دولت زورمند، برطرف شود. اما اهمیتش در این بود که با به رسمیت شناختن قانونی همترازی زن و مرد به عنوان انسان، اساس را بر برابری می‌نهاد که می‌باید هربار بررسی و اثبات شود. تلاش‌های رسمی برای محدود کردن تبعیض میان زن و مرد پس از رضا شاه همچنان دنبال شد: با انقلاب سفید که به زنان حق رای می‌داد و با وضع قوانین حمایت از خانواده. و بدینسان مشارکت روزافزون زنان در زندگی اجتماعی شدت یافت.

نمی‌توان خرده گرفت که ایران آن روزها برای چنین اصلاحاتی آمادگی نداشت و تاوانش را هم با انقلاب اسلامی پس داد، یا پیروزی چنین انقلابی را بهانه کرد و حاصل چهل و چند سال کوشش را پوچ خواند. چون تجربه همین انقلاب دریافت تازه‌ای از برابری را با خود به ارمغان آورد و در بستر آن است که نزد زنان، آگاهی والاتری از حقوق‌شان چهره نموده است. کشمکش سی ساله بر سر شکل و رنگ پوشش اجباری تنها گوشه کوچکی از پیکار دلاورانه و روزانه زنان با جمهوری اسلامی بر سر پاسداری و گسترش حقوق اجتماعی‌شان است. که اوج آن را باید از یکسو در کمپین یک میلیون امضا که از پنج شهریور 1385 به راه افتاده است دید و از سوی دیگر در نقش ویژه‌ای که زنان در پویایی جنبش سبز ایفا می‌کنند.

پیدایش همین جنبش به مردان هم مجال این را داد که غفلت سی ساله خود را جبران کنند. حرکت نوید بخشی که در فراخوان پشتیبانی از مجید توکلی از سوی مردان انجام شد نشان می‌دهد که کمتر کسی امروز می‌تواند مسئله برابری زنان را مسئله‌ای فرعی بنامد. هنگامی که حکومت پس از دستگیری مجید توکلی به خیال خودش برای تحقیر او عکس‌هایی با مقنعه و چادر از او انتشار داد، عکس‌های مردان، پیر و جوان، روسری به سر کرده همراه با شعار «ما همه مجید هستیم» در اینترنت پخش شد. نفس این حرکت، فرا تر از هم‌رزمی و همدردی با دانشجوی در بند، عبارت بود از همسان‌پنداشتن خود با زنان که نماد ناچیزش‌مردگان و به حساب نیامدگان هستند، و اینگونه بیدادی که بر آنان می‌رود را بیداد همگانی نمایاندن.

پس از گذشت سی و یکسال از آن روزها و با توجه به همه این رویدادها می‌توان گفت که برابری از آن چیزهاست که خواست بررسی و اثباتش دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز نه.

آرش جودکی - 17 اسفند 1388، 8 مارس 2010